

بود، سبب را استفسار نمودم، گفت برای این ملت جاهل غصه می‌خورم اگر به شاه عرض کنم علاج این مفسدین و این شرطلبان را به دویت نفر سواره نظام می‌کنم، آن وقت مشروطیت (۱) که این همه زحمت برای آن کشیدیم، از دست خواهد رفت. و اگر هیچ نگویم این جماعت شرطاب مسلط بر مال و دماء مسلمانان می‌شوند، مذهب اسلام از بین می‌رود و پادشاه اسلام را از میان برمی‌دارند آن وقت ما اهالی ایران دست روس و انگلیس می‌افتیم بهر جهت ارشادالدوله جوانی است لایق بر حسب شأن و لیاقت و زحمت و کد یمین و گذشتن از خود به این درجه رسید و این منصب را نایل گردید فوایدی که این بنده از ارشادالدوله بردم در زمان معزولی و خانه نشستن او بود از روزی که به کار رسید و بر شئون او افزوده گردید، جز اینکه دو دفعه ایشان را ملاقات کردم، دیگر ملاقاتی نشد و به هیچ وجه نسبت به دوستان قدیم خود توجهی ندارد. حتی آنکه نسبت به برادرهایش نیز همراهی ندارد. و اهل رشوه و تعارف نیست (۲) و نفاق ندارد در درستی و راستی قدمی ثابت و عزمی جازم دارد با دشمنانش (۳) نیز طریق ملایمت را دارد. ملک المتکلمین خیلی در مقام بدگویی از ارشادالدوله بود و بارها با هم طرف شدند و قادر بر اذیت بلکه تلف کردن او بود، ولی اقدامی نکرد. تا اینکه خود اعلیحضرت حکم قتل او را داد و ما در این تاریخ کارهای ارشادالدوله را در هر روز نوشته و می‌نویسیم.

روز دوشنبه ۱۰ شعبان ۱۳۲۶ - امروز را طرف صبح رفتم منزل جناب آقای میرزا ابوالقاسم که انجمن در آنجا بود و تا ظهر آنجا بودم چون مذاکرات انجمن این ایام اهمیتی ندارد لذا ما هم چیزی نمی‌نویسیم.

ظهر را رفتم منزل جناب ذوالریاستین تا عصر آنجا بودم، مستشاردیوان خانۀ عدلیه نیز آمد آنجا قدری صحبت داشتیم دیگر مطلب مهمی روی نداد.

روز سه‌شنبه ۱۱ شعبان [۱۳۲۶] - امروز شهرت گرفته است که در اصفهان اغتشاش است بازارها و دکانین و سراها را بسته‌اند گویا اقبال‌الدوله حاکم اصفهان خیال داشته است دوازده نفر را تبعید نماید، لذا مردم تعطیل عمومی کرده‌اند.

روز چهارشنبه ۱۲ شعبان [۱۳۲۶] - امروز جناب آقای حبیبی آمد بنده منزل قدری با هم نشسته دیگر مطلب مهمی روی نداد.

روز پنجشنبه ۱۳ شعبان ۱۳۲۶ - طرف صبح رفتم منزل جناب آقای میرزا ابوالقاسم، حاج جلال‌الممالک و آقا سید ابوالقاسم و جمعی دیگر در آنجا بودند مذکور شد در خراسان بین ترکها و خراسانی‌ها نزاع شده است، ترکان قفقازیه به حمایت مشروطیت و اهالی خراسان به حمایت استبداد به هم افتاده‌اند و جمعی مقتول شده‌اند.

و نیز مسموع گردید آقا شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین و حسام‌الذاکرین را از رفتن

منبر منع کرده‌اند و نگذارند منبر روند، و از طرف حکومت قدغن سخت شده است که منبر نروند و حاج جلال‌الممالک گفت طایفه سراج‌ها را با طایفه سمارها را دیده‌ام که اگر شاه دستخط انتخابات را ندهد، برای بیست و پنجم برویم به سفارت انگلیس. بنده نگارنده گفت ما نباید گول مردم را بخوریم می‌خواهند مشروطیت را بدهند می‌خواهند ندهند ربطی به ما ندارد، بس است هر قدر نشستیم و اختیار را دست چند نفر مفسد داده تا مملکت را به این حال انداختند. شاه صاحب‌خانه است، صلاح مملکت خویش خسروان دانند؛ ما قسم خوردیم که حامی مشروطیت صحیح و مشروع باشیم، نه حامی فساد و هرج مرج. تا به حال از مفسدین می‌ترسیدیم، ولی امروز دیگر ترسی نداریم. بدون ملاحظه باید حرف حق و حسابی را گفت، وانگهی شاه آدم را زنجیر می‌کند و می‌کشد، مفسدین بد می‌گویند. بد گفتن را متحمل شویم بهتر است از اینکه خود را به تهلکه اندازیم.

طرف عصر جناب آقا شیخ عطاءالله پسر جناب بحر العلوم کرمانی، که از اشخاص مشروطه خواه است؛ آمد بنده منزل و گفت در آذربایجان جنگ سختی در گرفته است سیه‌دار را بقتل رسانیده‌اند عین‌الدوله هم چند فرسخ عقب نشسته است، اردو هم کلی تلف شده‌اند. و نیز گفت امروز (۱) چرچیل صاحب و ژادفر سفارت انگلیس رفتند حضور شاه و شاه را ملاقات نکرده لایحه داده‌اند که برسانند. و سواد لایحه را داد، بنده هم در این تاریخ می‌نویسم و هذا صورته :

لایحه ژادفر سفارت انگلیس

۱۱ شعبان

یقین است که خاطر اولیای دولت علیه از شورش آذربایجان کاهلاً مستحضر است در این موقع از اولیای انگلیس به این دولتخواه ژادفر امر شده است که خاطر اعلیحضرت پادشاهی را از اغتشاش سخت آذربایجان مستقیماً مستحضر دارم و در خصوص امنیت اتباع انگلیس اعلام نمایم که هر گاه صدمه بر آنها وارد آید، شخص پادشاهی را مسؤول امنیت آنها خواهم دانست. اگر چه دولت انگلیس نمی‌خواهد به امور داخله ایران مداخله نماید، ولی برای دولت خواه امر شده که با کمال ادب اظهار بداد برای نفع عموم و پیشرفت تجارت بین‌المللی در رفع اغتشاشات ولایات لازم است که اعلیحضرت پادشاهی در باب بقای مشروطیت و دایر بودن مجلس شورای ملی عزم راسخ خود را که سابقاً اعلام شده است و دولت انگلیس آن عزم شاهانه را تغییر (۲) ناپذیر می‌داند به ملت

۱ - کذا در اصل یعنی «امروز» و حال آنکه تاریخ لایحه ۱۱ شعبان است و امری که

او می‌گوید ۱۳ شعبان ۲ - در اصل، بعذر؟

خود اعلام نمایند و دستخط فرمایند که برای تأسیس مجلس فوراً شروع به انتخابات شود و مجلس شورای ملی در تهران افتتاح گردد، اولیای دولت انگلیس چنین صلاح می‌دانند که عزم ملوکانه (۱) در انتخابات و افتتاح مجلس شورای ملی از طرف دولت علیه ایران فوراً به آذربایجان مخابره شود و در آنجا انتشار دهند که اسباب امنیت و رفع شورش شده و امنیت جانی و مالی برای اتباع خارجه حاصل گردد.

روز جمعه ۱۴ شعبان ۱۳۲۶ - دیشب جناب آقبا، میرزا سید محمد [طباطبائی] وارد مشهد شدند. امروز انجمن مخفی در خانه آقا میرزا محمود اصفهانی منعقد گردید. جناب حاج غلامرضا تاجر اصفهانی هم امروز داخل در انجمن گردید و مطلب مهمی که قابل نوشتن باشد مذاکره نشد. جناب امین‌التجار ورقه چاپی ارائه داد که بنده نگارنده صورت آن را نوشته ذیلاً درج می‌نمایم و هذا صورته:

۴ شعبان ۱۳۲۶

نمره نهم

تألیف ملت

تألیف غمگین

فرزندان ایران! ای پرستندگان عدالت! ای دشمنان ظلم و استبداد!
ای اهالی طهران و اصفهان و شیراز و خراسان و بوشهر و کرمان و قزوین و گیلان خاصه توابع آذربایجان و مراغه و اردبیل و ارومیه و خوی و سلماس!
آیا چه شنیدید که خاموش شدید؟ چه دیدید که مدهوش افتادید که دیگر حالت بر خاستن (۲) را ندارید؟ آیا خیاط قضا این جامه همت را بر قامت شما برید؟
و یا دست تقدیر این خلعت سکوت را بر تن شما پوشانید؟ مرده‌اید یا زنده، خوابید یا بیدار؟ مستید یا هوشیار؟ آیا صاعقه آسمانی بر فرقان نازل شده، یا کابوس گران شما را گرفته؟ آیا این همه صیحه و صدای و نفع فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون، که از افق آذربایجان برخاسته (۳) به همه اطراف عالم پیچیده، گوش سماواتیان را پر ساخته، به گوش شما بر نمی‌خورد؟
اف بر ایرانیت شما! برخیزید که سرافیل وقت است نفعه بر ابدان فسرده شما می‌دمد.

هان، برجهید و قدمی فراتر نهید تا آنچه نادیدنیست آن بیند و برخیزید برخیزید و به آذربایجان آید که خاک خون آلود آذربایجان به سیاحت امثال شما ابناء عزیز وطن بسی منتظر است، و به دیدار شما فرزندان غیور

ایران بسی مشتاق . بیایید بیایید که منظر فرح افزا و نزهتگاه با صفائی داریم . هزار جای نأسف است در این هنگام که بازیکر زمانه را قرنها بایست که یکی از این بازیها را در عرصهٔ شهود بنماید، نبودید که تماشا کنید، ببینید که آذر آبادگان چه آذرها به جان نمرودیان انداخته که پورآذر (۱) از اطفاء آن متعذر می‌آید . کاشکی می‌دیدید که این نفس‌پرستان را چگونه نفس در سینه جمع شده و چگونه از آغوش استبداد محبوب دل پسندشان برکنار افتاده و روی بر دیوار نهاده‌اند ، و این جنود استبداد را که چه سان در فشار منجنيق قهر پروردگار فوج دسته دسته از دم گلولهٔ مجاهدین اسلام ، که خیول منصورهٔ الهیه هستند، وداع زندگانی گفته و خلعت مرگ را می‌پوشند . کاشکی می‌دیدید بیست و یک هزار مجاهدین غیور را که چون طیرا بایل به جان این اتباع هادم بیت‌الله، که شردمه [ای] از اصحاب فیلند، افتاده و با گلولهٔ جان شکار که به منزلهٔ ترمیمهم بحجارة من سجيل، است به درك اسفلخان می‌فرستند، و [کاشکی می‌دیدید] جوانانی را که محض محافظهٔ وطن و اخذ حقوق ملی تحت سلاح آمده و شب و روز پروانه‌وار دور وطن عزیز مقدس خود می‌گردند .

اگر شماها در مقابل چند سوار و سرباز دست و پا گم کرده و در کنج خانه‌ها نان نشستید، ولی ابنای غیور تبریز جان در طبق اخلاص نهاده و گردن از ربهٔ اسارت بازکشیدند ، آه ای خواهندگان حقوق که سر به گریبان بطالت و تن پروری فرو برده و انتظار آن دارید که ابدال اوتاد بیایند برای شما کاری بکنند .

دریغ، هزار مرتبه دریغ ، که از مراحل حمیت و وطن پرستی مهجور و از مقصد اصلی بسی دور هستید . شما که تحمل يك ضربهٔ استبداد نداشتید، شما که راه نگاهداری وطن را بلد نبودید، شما که همت نداشتید، حمیت نداشتید، ثبات قدم نداشتید ؛ شما که دارای اعتدال مزاج نبودید، چرا در آغاز کار آستین بر زده و در اجتماعات تا آخرین قطرهٔ خون خود را حاضر کرده بودید؟ چه شد به مجرد استماع نعرهٔ استبداد ، نفستان برگشت و دست و پایتان از کار افتاد ؟ و سستی در اعضایتان پدید آمد ، چنانچه يك مرتبه ترك ملیت گفته و وداع قومیت کردید . شما نیز ای اهالی طهران ، ای خفتگان بستر بی‌ناموسی، ای واماندگان سرمنزل عزت و سعادت، کو آن همه هیجان و اظهار حیات ؟ و آن همه هیاهو در مطالبهٔ حقوق ملی ؟ چه شد آن خودنمایی‌ها و ثبات قدمی‌ها که در هوای میدان توپخانه و سایر موارد مشهود عالمیان ساختید؟ کجا رفت آن

غیرت و تعصب وطنی؟ چرا امروز چون پرد گیان در حجاب عصمت مستور شده اید؟ گویا شما هم مثل آذربایجانی‌ها و شیرازیان در عرض این دو سال عرصه قتل و غارت شده اید، شما هم هزارها دکاکین و خانه به غارت داده اید. بر فرض تسلیم که جنابان عالیان هم از گذشته‌ها مورد صدمات بوده اید، لیکن امروز که دست بالای هم گذاشته و تمام بلاد را از سکوت خود مسکوت عنه داشته اید. و تمام آن افتخارات تاریخی را از خود زایل نموده، همه آن زحمات دو ساله را بر باد داده اید. ای بی ناموس‌ها، ای تن پرست‌ها، ای عاری از تکالیف بشریت‌ها، اگر شما این قدر سست عنصر نبودید، بی‌عار نبودید، کرا یارا بود که به ساحت مقدسه دارالشورای کبری، مرجع و ملجأ چهل کرور نفوس ایرانی با نگاه کجی ببیند؟ مگر ایستادگی در مقابل چند توپ و خمپاره و چند قزاق چه قدر تفصیل داشت که عرض ناموس مسلمانان را به باد فنا دادید و نام ایرانی را در جهان پست نمودید؟ بلکه به جای تبریزیان بودید که سی روز متوالی روزی دویست و سیصد توپ و خمپاره به علاوه اینکه دو ماه تمام روزی ده بیست هزار تیر تفنگ انداخته می‌شود، ابدأ خم به ابروی خود نمی‌آورند، سهل است که بر جدیت خود، استقامت خود می‌افزایند. حال ببینید در سایه صفای ملیت خود چگونه باب سعادت به رویشان گشوده می‌شود و چگونه دست غیبی این دو جوان غیور و دو جان نثار حقیقی و دو وطن پرست خلاصه ستارخان سردار و باقرخان سالار را بر انگیخت که سد سیدی در جلو سپاه استبداد کشیده و لشکر یا جوج را از هم پراکنده ساختند. برای اعمال خبیثه این فرقه مخذوله را بر کنار نهاده. ای فدای دست و بازویی که دلیرانه از آستین برآمده و عرض و ناموس مملکتی را از چنگال دشمنان خدا و رسول نجات داد. نازم به حمیت، جاهدین که زحمت بی‌خوابی بر خود روا دانسته و اعراض مسلمین را از هتک کفار مسلم و مصون داشته و چون ملت نجیب «برانسعال» (۱) نامی در صفحه روزگار باقی نهادند. شما ای اهالی بلاد، ای اخلاف نیاکان، اگر فی الحقیقه از عوالم انسانیت بالمره دور بوده و منکر عوالم غیرت هستید، پس به اسلامیت شما چه آمده که احکام مقدسه حجج اسلام را لایجری انگاشته و اوامر آن بزرگواران را در عهده تعطیل پنداشته اید؟ آخر این همه دستخطها که از آن حوزه مقدسه در وجوب مشروطیت و تأسیس دارالشورای کبری و قلع و قمع مخالفین صادر می‌شود، علماء و مقلدین شما هستند. باری بروظیفه اسلامیت خودتان عمل نمائید و بدون فوت دقیقه [ای] وجود خود را آراسته سلاح گردانید، و خون خود را در این

مشروع مقدس بریزید که «فضل الله المجاهدین علی القاعدین»

این ورقه اگر در سایر بلدان اثری کند در طهران که عموم اهلیش باید از استبداد امرشان بگذرد، اثری نخواهد بخشید. چه مشروطه اهل طهران را گدا کرد و مردم طهران یا امورشان از موجب و مستمری و حقوق دولتی می گذرد و یا از تجارت و یا از کسب و هر چه باشد در استبداد برایشان خوشتر می گذرد تا از مشروطه، به همین جهت بود که مجلس منهدم گردید و به همین جهت بود که وکلاء نفاق کردند و به همین جهت بود که مدیران انجمنها با مجلس بد شدند. بلی چند نفری که از شهرها آمده بودند به طهران و ظلم آنها را پراکنده کرده بود، قدر مشروطه را می دانستند و آنهایی که مفسد بودند و شرطاب مقصودشان مشروطه نبود، بلکه مشروطه را بهانه دخل خود کرده بودند. حتی ملك المتكلمین دلش برای مشروطه نسوخته بود، دخل می خواست و الا وقت کشتن نمی گفت اگر شاه مرا نگاه دارد از وجودم نفع خواهد برد. و اگر مشروطه طلب واقعی بود برای نلال السلطان و سالارالدوله جان نمی کند و اگر مشروطه خواه بود، در عرض دو سال بیست هزار تومان ملك نمی خرید. و کذا سید جمال [واعظ اصفهانی] اگر مشروطه خواه بود بالای منبر فحش به مردم نمی داد، و بد از مردم نمی گفت و رشوه نمی گرفت. مشروطه خواه يك نفر را دیدم و او صحاف باشی بود که رفت. اگر چه او هم بنای تطلب و خوردن مال ارباب جمشید را گذارد. باری اخبار و اراجیف مختلف می شنوم و از انجمن امروز هم جز دست آوردن این ورقه فوق دیگر مطلبی نبود.

آقا میرزا محمود اصفهانی بعد از رفتن امین التجار و حاج غلامرضا قدری صحبت داشت و گفت جمعی از وکلا را دیده ام و حاضر کرده ام که اگر شاه مجلس را تا روز ۲۳ که انقضاء وعده است نداد، روز ۲۵ را برویم در یکی از سفارتخانه ها و در آنجا پارلمان را منعقد نمایم. چه در قانون اساسی است که زمان انتخاب دویم باید يك ثلث از وکلای سابق بمانند تا وکلاء لاحق برسند. جناب آقا میرزا ابوالقاسم هم گفت ما هم در آن روز میرویم به حضرت عبدالعظیم، چه شأن ما نیست که برویم به سفارتخانه، ما میرویم در حضرت عبدالعظیم و در آنجا می مانیم تا شاه مجلس را مفتوح فرماید، انتهى. رفقاء به واسطه اینکه حاج جلال الممالک به آنها گفته است ناظم حرفهای شما را در تاریخ می نویسد و خودش هم مشروطه خواه است از من ملاحظه دارند و در واقع تقیه می نمایند، بنده هم به این جهت خیلی کله می باشم (۱) مشرب حاج غلامرضا هم مشرب بنده است، با این رفقای منافق نمی سازد.

روز شنبه ۱۵ شعبان [۱۳۲۶] - امروز شاه سلام عید نشست و بنا بود ولیعهد را

۱ - کله شدن و کله بودن در تداول اهالی کرمان، هو شدن، بور شدن.

امروز ختنه کنند ، چون نوبه کرد منصرف شدند .

تلکراف ورود آقامیرزا سید محمد [طباطبائی] به مشهد مقدس امروز رسید که شب پنجشنبه گذشته وارد مشهد مقدس شده اند .

روز یکشنبه ۱۶ [شعبان ۱۳۲۶] - امروز اراجیف بسیار شهرت گرفته است خدا داناست .

روز دوشنبه ۱۷ شعبان ۱۳۲۶ - امروز انجمن در خانه امین النجار منعقد گردید . مطلب مهمی مسموع نشد جز اینکه جناب آقامیرزا ابوالقاسم گفت امروز صبح نجم آمد و گفت دیشب منزل صدر اعظم بودم که تلکرافی آوردند و بلند قرائت کردند که مضمونش این بود : ستارخان و مشهدی باقر [= باقرخان] را که هر دو رئیس مشروطه خواهان بودند ، گرفتند و نیز شاه تلکراف کرده است که چهل ساعت مهلت بدهید . اگر تسلیم شدند فبها والا جنگ کنید .

امروز در باغ شاه مهندسین و دولتیان حاضرند که بنای عمارت ارگ را در خارج شهر بگذارند که دیگر شاه به شهر تشریف نیاورند . بلی این عمارت امروز در خارج شهر است ولی دو سال دیگر در وسط خواهد بود ، چنانچه ارگ سابق را که مرحوم ناصرالدین شاه بنا کرد ، در خارج شهر بود و امروز در وسط واقع است چه پس از بنای عمارت برای شاه ، اطرافش خانه های متعدد خواهند ساخت .

امروز میرزا محمدخان اکرم الدوله کرمانی آمد بنده منزل و تا عصر اینجا بود صحبت از کرمان و خویش و طایفه بود .

روز سه شنبه ۱۸ شعبان [۱۳۲۶] - امروز صبح رفتم منزل جناب بحر العلوم کرمانی در آنجا مسموع شد که اعلیحضرت شاهنشاه اهالی آذربایجان را عفو فرموده و جنگ آذربایجان ختم شد . از آنجا رفتم منزل آقای طباطبائی ، در بین راه شنیدم اردوی دولتی متفرق و پراکنده شدند . باری رفتم رسیدگی به اسباب انجمن کرمان کنم ، دیدم اسباب انجمن را که دزد برده ، باقی را چیزی حاضر نبود لذا حصیر و صندوق را در سی تومان فروختم به جناب آقای عبدالهادی (۱) پسر آقای طباطبائی ، پولش را حواله کردم جناب آقا شیخ عطاءالله بگیرد و به طلبکارها برساند ، که متجاوز از دوازده تومان يك فقره طلب بوده است به این معنی [که] اصل دوازده تومان بوده فرع را نمی دانم ، ده ماه است که این دوازده تومان را قرض کردیم برای خرج انجمن و يك فقره هفت تومان هم يك قرض دیگر است ، باری بیست و دوسه تومان قروض انجمن و بقیه را برای فرجه و کسری حواله جناب آقا عبدالهادی البته خواهد بود ، حال هر وقت پولی رسید تفصیل را می نویسم والا که آن هم رفته است .

روز چهارشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۲۶ - امروز شهرت گرفته است آذربایجانی‌ها فتح کرده‌اند سپهدار فرار کرده و رفته است فرنگستان. اراجیف بسیار است روزنامه و ندای وطن، امروز منتشر گردید. طرف عصر رفتم منزل آقای طباطبائی از حالات آقای طباطبائی استفسار نمودم جواب دادند جز همان تلگراف ورود که شب پنجشنبه ۱۰ شعبان وارد ارض اقدس شده‌اند، دیگر خبری نرسیده است. بعضی لویح را از جناب آقا عبدالهادی گرفته و در این تاریخ که حالات خود را می‌نویسم، درج می‌نمایم.

نمره هشتم

۳ شعبان المعظم ۱۳۲۶

نامه ملت

حادثه فجیع یا ضایعه عظیم

جای دارد از اینکه اشک حسرت به دامن ریخته بگویم:

درین و درد که خورشید آسمان کمال به خاک تیره زا حباب بر نهفت جمال

یا اینکه گریبان چاک زده فریاد بر آرم:

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانکه (۱) در آئینه تصور ماست

در این گیرودار ایام که ابرهای مظلّم استبداد فضای تبریز را قیرگون

ساخته، يك دست بر دل از غم و دستی بر آسمان داشتیم دست تقدیر تبری از کمان

جفا بر سینه ما گشاده و داغی بر سینه مشروطه خواهان نهاده و آتشی در قانون

حریت افروخت که دود از نهاد احرار آن بر آورد. یگانه جوانمرد ارب فاضل

ادیب کامل (۲) یادآور مشروطیت، سروآزاده حریت سلاله نجیب احمدی، سرچشمه

ملک تمدن آفاسید حسن شریف زاده، که چشم و چراغ ترقیه خواهان آذربایجان

بود، روز سه شنبه ۲۷ ماه (رجب) در حالتی که در انجمن مقدس ایالتی باجناب

حاجی میرزاهمدی کوزه کنانی اراده قونسلخانه فرانسه داشتند (عباسعلی نام)

که در جنب قونسلخانه بود، قصد آن جوان ناکام نمود به ناگاه از کمین برآمده

و بدن نازنینش را هدف گلوله ساخته و به فاصله دو ساعت در قونسلخانه فرانسه

جان به جهان آفرین تسلیم نموده در حالتی که روح از جسم پاکش مفارقت

می نمود، گویا چشم حسرت بر ابنای وطن دوخته می گفت: خدا حافظ ای وطن

عزیز ایران! خدا حافظ حریت، الوداع الوداع قانون اساسی، خدا حافظ ای اصول

سعادت ایرانیان، ای اساس مشروطه که حسرت اجرای تو را زیر خاک بردم.

ما نیز با دل پر درد گوئیم: ای سیدجلیل، ای شاهزاده جمیل، ای شمع انجمن

معارف

توسفر کردی [و] نیکان [همه] گیسو کردند از فراق توهمه سلسله‌ها بر باد است
هان تو [سر] را زخاک بر آر و ببین کز ماتمت جامه نیلی بردل پوشیده
داریم و انتقام قامتت را از منتقم حقیقی می‌خواهیم و همی موئیم
کی خاک تیره دلبرما را عزیزدار کارام جان ماست [که] دربر گرفته‌ای
دولتیا [ن] و لشکریان را تنبه است [؟] ای فدویان دولت و جماعت
قوشون اسلام و سواره و پیاده و توپچی و صاحب منصبان و وظیفه‌خوران که چندین
سالها است که از قبل تجار و کسبه و رعایای ملت ایران تعیش نموده گوشت
و استخوان پروریده و خودتان را لشکر اسلامی و حامی دین نام نهاده‌اید ،
در صورتی که تمام امیدواری ملت به سوی جهاد شما بوده در حین شداید و بلایا ،
رفع ظلم از ایشان نموده از دشمن خارجی و داخلی محفوظ بمانند ، بدبختانه
می‌بینیم که در آخر مسأله «چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی» شد. بدون مقدمه شما
را قسم می‌دهیم به دین [و] آئین خودتان آیا راضی می‌شوید که بعضی از قونسول‌ها
و نمایندگان خارجه، حتی ملت ارامنه بر مظلومیت ما رحم نمایند، آنچه قدرت
دارند در امنیت جان و مال و حفظ ناموس و استرداد حقوق مان همراهی نمایند ،
ولی شما که اسم خود را مسلمان گذارده و لاله الا الله می‌گوئید ، به امر يك نفر
شخص خونخوار پنجه خود را با خون ملت خون‌آلود کرده ، حقوق ملت را
پایمال کنید ؟

اما احکام و فتاوی علماء نجف و مجتهدین که جانشینان حتم رسول
هستند زیر پا گذاشته و به روی امام زمان عاق شده به قتل و غارت اسلام بی‌گناه
اقدام کنید؟ و به عرض و ناموس مسلمانان و شیعیمان علی بن ابی طالب سدمه می‌زنید؟
مگر از غضب خدا و آه مظلومان باك ندارید ؟ به جان خودتان رحم نمائید ،
مگر نمی‌دانید که توجه باطنی اسلام و صاحب شریعت به سوی ملت و مظلومین
است ؟ مگر ندیدید که ملت از کشته سواران و ظالمان و خائنان چگونه تل‌ها
ساخته و به خونشان آغشتند؟ تمام قوای دولت و علمای پول‌پرست دنیا دار يك جا
جمع شدند، نتوانستند با ملت فقیر مظلوم مقاومت نمایند ، بکلی مضمحل شدند .
خوب است شما هم به جان خود رحم نموده و از عذاب خدا ترسیده
به قصد مسلمانان کمر نبندید. این ملت که مشروطه می‌خواهد برای حفظ حقوق
عموم است که احدی به حقوق احدی تجاوز نماید ، يك دینار مواجب سر باز
و سوار باج سبیل فلان امیر یا بهمان وزیر [نشود] مگر در اکثر شما نمی‌دارند؟
ما می‌دانیم که چه ظلم‌ها در حق ما و شما کردند . چه کند (۱) نزدیک است

مملکت اسلامی پایمال و دولت تشیع منقرض گردد . مگر احکام مقدس علماء نجف را ندیده‌اید که مشروطه و مجلس شورا را واجب و ضد مشروطه را کافر حربی فرموده‌اند؟ ایشان هم دلشان به حال من و شما می‌سوزد . شما چرا باید از خواب غفلت بیدار و از می [بی خبری] هشیار نشوید و سعادت خودتان را نخواهید، خود تیشه به ریشه خود بزنید؟ ما آنچه صلاح شماست گفته و سه مرتبه حجت را تمام کردیم، بعد شما می‌دانید [و] منتقم حقیقی.

تمنی و اخطار

کرامت مجال (۱) سخن می‌رود به حضرت دوست مگر نسیم صبا این پیام بگزارد آیا کسی هست که این ورقه حجت و عرایض بی‌غرضانه ما را به برادران ششکلائی (۲) ما بخواند و ایشان را اندکی از گران‌خوابی جهالت که از عدم عاقبت‌بینی و مال‌اندیشی نزد خودشان استطلاع یافته (۳) بیدار و حالی بکند که آقایان برادران عزیز ما، امروز در [چه] حالت هستید (۴) و در کدام دایره قدم می‌زنید؟ آیا خلاف حزم و احتیاط، دور از عقل و تدبیر نیست که خود را از جماعت سوا کرده و به اسم بی‌طرفی کناره گیرند؟ هیچ تصور نمی‌کنند این حرکت و کناره‌جویی آنها در آخر چه نتیجه بدی خواهد بخشید؟ خوب است اندکی تفکر نمائید و از خاطر شریف دور ندارید که آنها اول کسانی بودند که در ابتداء بلوا جوانان خود را مسلح ساخته و در میدان مشق دخیله کرده [اند] پیش از آنکه کسی دست به اسلحه بزند، حال چه شده که هر يك در گوشه‌ای مخفی یا منزوی شده و یا با مخالفین آمد و شد می‌نمایند؟ به ذات خداوند قسم فردا که کارها مقصور شود و شما هم با همان حالت نفاق یا بیطرفی بمانید که با شما نه چنان رفتار می‌شود که با ما اهالی سرخاب و شتربان خواهد شد. چه آن بیچارگان و آن مظلوم شدگان پنجه استبداد معذور و از ترس ظلام قدرت نفس کشیدن را ندارند، حال آنکه اگر دقیقه [ای فرصت] یا بند بدون درنگ با ملت آمیزش نموده و همان رنگ ملیت و غیرت وطنی سابق خود را آشکار خواهند ساخت. شماها عذر موجهی که دارید همانا تنبلی و بطالت است سرتاسر وجود شما را از حضور اجتماعات و داشته؛ تاچه رسد به مقابله استبداد به هر طریق، از ما گفتن و از شما شنیدن؛ حال این اولین اخطاری است که از طرف ملت با کمال احترام به خاک پای مبارکتان می‌شود که تا وقت است این ننگ را از خود دفع نموده بیاکید برادرانه دست با ملت داده درمطالبه حقوقتان بکوشید، و الا

۱- در اصل، جمال ۲- اصل، ششکلائی . ۳- کذا ۴- اصل،

عزیزما در حکم امروز در حالت هستید؟